

ماهیت نداشتن خداوند و نتایج معرفتی آن از دیدگاه پلانتینگا و ملاصدرا

فهیمة خوشنویسان*

DOI: 10.22096/ek.2024.2023617.1543

[تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۲/۰۴ - تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۲/۲۲]

چکیده

پلانتینگا ماهیت داشتن خداوند را پیرامون مسائل مربوط به واجب‌الوجود بودن و حاکمیت خداوند بررسی می‌کند. او در مباحث هستی‌شناسی طبق چهار روش عدم صدق تصورات ما در مورد خداوند، آموزه توماس آکوئیناس در مورد بساطت مطلق الهی، نومینالیسم و احتمالات دکارت، می‌کوشد ماهیت نداشتن خداوند را اثبات کند. ملاصدرا مبتنی بر اصالت وجود و بداهت وجود، مبانی هستی‌شناسی خود را پی‌ریزی می‌کند. زیرا تا به اصالت وجود قائل نباشیم، نمی‌توانیم ماهیت‌دار بودن واجب را انکار کنیم. هر دو فیلسوف برای اثبات ماهیت نداشتن خداوند به دلایلی تمسک جسته‌اند. با این حال دلایل پلانتینگا برای اثبات ماهیت نداشتن خداوند کامل و تمام نیست. بی‌توجهی پلانتینگا به اصالت وجود و نداشتن ملاکی برای بداهت، از نقاط ضعف او به حساب می‌آید؛ اما ملاصدرا از راه ادله اصالت وجود، استدلال از طریق عینیت صفات و ذات الهی، بساطت وجود، زیادت وجود بر ماهیت و اینکه «انیت را بر ماهیت» مقدم دانسته است، برای ماهیت نداشتن حق تعالی استدلال کرده است. می‌توان گفت ملاصدرا با این دلایل موفق‌تر از پلانتینگا عمل کرده است.

واژگان کلیدی: خداشناسی فلسفی؛ پلانتینگا؛ صدرا و فلسفه جدید؛ ماهیت خدا؛ شناخت فطری.

* دکتری تخصصی فلسفه دین، دانشکده الهیات، دانشگاه پیام نور تهران، تهران، ایران.



۱. مقدمه

بحث از ماهیت نداشتن خداوند در میان فیلسوفان اسلامی و فیلسوفان غربی مطرح شده است. فلاسفه اسلامی این مسئله را هم در امور عامه که بحث از وجود است و هم در الهیات به معنی اخص هنگامی که از صفات واجب‌الوجود سخن می‌گویند، مطرح کرده‌اند. ملاصدرا هم در امور عامه و هم در الهیات بالمعنی الاخص به این موضوع پرداخته است. در عالم غرب توماس آکوئینی با بحث اینکه خداوند ماهیت دارد، اما ماهیت او عین وجودش است، و رنه دکارت با این بیان که گزاره‌ای ازلی وجود ندارد و تمامی حقایق، حقایقی ممکن هستند، به این موضوع پرداخته‌اند. در نهایت کانت ادعا کرد که خداوند ماهیت ندارد، زیرا ما نمی‌توانیم مفاهیم ذهنی خود را بر خداوند اطلاق کنیم. مقولات و تصورات ما در محدوده جهان تجربه کاربرد دارد و به همین سبب در مورد خداوند به کار نمی‌رود و کاربرد آنها فراتر از جهان نمود، مایه گرفتارشدن ما در توهم استعلایی می‌شود.

پلاتینیگا استدلال‌ات خود بر ماهیت نداشتن خداوند را ابتدا با توجه به دیدگاه کانت بیان می‌کند، زیرا ما انسان‌ها نمی‌توانیم مفاهیم ذهنی خود را بر خداوند اطلاق کنیم و از طرفی نمی‌توان گفت خداوند ماهیت دارد، زیرا بر پیش‌فرض خامی مبتنی است؛ بنابراین به سراغ دلیل دوم می‌رود و بیان می‌کند که خداوند ماهیت دارد، اما ماهیتش عین اوست. او این دیدگاه را بر اصول متافیزیکی خود مانند تمایز میان اشیاء عینی و انتزاعی هدف نقد قرار می‌دهد. عینیت خدا با ذات یا ماهیت خود در نهایت به معنای عینیت خداوند با یک صفت خواهد بود و از آنجا که صفات، هویات انتزاعی‌اند، نتیجه می‌شود که خداوند موجود انتزاعی باشد و این غیر قابل قبول است. سپس به نام‌گرایی متوسل می‌شود. نام‌گرایی از آنجا که منکر هویات انتزاعی است، باعث حل مسئله می‌شود. پلاتینیگا نشان می‌دهد، نام‌گرایی هرچند منکر اشیا انتزاعی باشد، نمی‌تواند وجود حقایق ضروری درباره اشیا عینی را منکر شود، اما با پذیرش این حقایق باعث مشکلات دیگری می‌شود، زیرا حقایق ضروری از حیثه حاکمیت و کنترل الهی خارج است، بنابراین به امکان‌گروی دکارت متوسل می‌شود. بر اساس امکان‌گروی هیچ حقیقت یا گزاره‌ای ضروری نیست، بلکه تمام حقایق، حقایقی ممکن هستند و حاکمیت خداوند نمی‌تواند از سوی حقایق ضروری به خطر بیفتد، چراکه این حقایق وجود ندارند. پلاتینیگا در بیان عینیت ذات با صفات الهی و نامتناهی بودن ذات خداوند هم دلایلی را مطرح می‌کند که در نتیجه به حاکمیت مطلق الهی قائل می‌شود.

در دیدگاه ملاصدرا، اصالت وجود از اساسی‌ترین مباحث هستی‌شناسی است. حقیقت و ماهیت حق تعالی همان وجودش است، ذات واجب تعالی اقتضای وجود دارد و بر اساس اصالت وجود واجب تعالی وجود محض است. بر طبق «الحق ماهیته انیته» ماهیت واجب

تعالی همان وجودش است. ملاصدرا در عینیت ذات و صفات در وجود حق تعالی، صفات را عین ذات می‌داند؛ همانطور که وجود حق تعالی وجود صرف است، صفات او هم عین ذات او هستند. ملاصدرا با بحث عینیت ذات با صفات عدم وابستگی ذات واجب تعالی را به علت بیان می‌کند، استدلال بر اساس امکان ماهوی، استدلال از طریق تلازم ماهیت با امر کلی و استدلال از طریق لزوم واجب تحت مقوله جوهر به ماهیت نداشتن خداوند استدلال کرده است. او با بیان امکان فقری، وجود موجودات را عین ربط و تعلق به حق تعالی می‌داند و بر اساس زیادت وجود بر ماهیت، وابستگی ذاتی ممکن به علت را مطرح می‌کند.

از دیدگاه پلاتینگا و ملاصدرا، بحث از ماهیت نداشتن خداوند با شناخت فطری از خداوند رابطه مستقیمی دارد. از نظر هر دو فطرت راه شناخت خداوند است که مشخصه این شناخت بی‌نیازی از ممارست و استدلال‌های عقلانی است. از نگاه ملاصدرا وجود خداوند به اندازه سعه وجودی انسان موضوع شهود واقع می‌شود و از دیدگاه پلاتینگا گزاره «خداوند وجود دارد» خود را در حس الوهی نشان می‌دهد.

این مقاله می‌کوشد ضمن بیان وجوه افتراق و اشتراک، دیدگاه دو فیلسوف غربی و اسلامی در باب ماهیت نداشتن خداوند را مطرح کند و سپس نشان دهد این نظریات چه نتایج معرفتی به دنبال خواهند داشت و در ادامه با توجه به انتقادات مطرح شده کدام فیلسوف در این حوزه موفق‌تر عمل کرده است.

۲. اصول و مبانی فکری پلاتینگا در معرفت‌شناسی دینی

در معرفت‌شناسی دینی، پلاتینگا به پایه و ضمانت‌دار بودن باور به وجود خدا تأکید می‌کند و با نقد نظریه‌های مبنای‌گرایی و قرینه‌گرایی، به بیان اعتبار باور دینی می‌پردازد. معرفت‌شناسی دینی پلاتینگا در قالب مدل توسعه‌یافته‌ای مطرح می‌شود که این مدل، توصیفی از تمایل ذاتی انسان‌ها به دیدن خداوند در خلقت است، تمایلی به نام حس الوهی.^۱

این تمایل ذاتی، ناشی از شرایط مختلف است و مبتنی بر باورهای استنتاجی نیست. پلاتینگا در معرفت‌شناسی دینی، تنها قوه معرفتی را که از سایر قوا جدا می‌کند و از نحوه کارکردش سخن می‌گوید، قوه حس الوهی است؛ بنابراین حس الوهیت جایگاه ویژه‌ای دارد، زیرا این حس موجب باور به وجود خداوند است و باور دینی زاینده حس الوهی است. این قوه اگر دارای وضعیت مناسب باشد، باعث ضمانت می‌شود. در مورد حس الوهی تجربیاتی از

1. Alvin Plantinga, *Warranted Christian Belief* (New York: Oxford University Press, 2000), 172.

خداوند به دست می‌آوریم که به صورت آنی و بدون استنتاج به ذهنمان خطور می‌کند؛ بنابراین این حس باور دینی ضمانت‌دار به وجود می‌آورد. حس خداشناسی در دو فرایند، مولد باور دینی پایه است: حس خداشناسی در موقعیت مناسب، درست کار کند؛ حس خداشناسی بالقوه خاموش‌شده با تحریک درونی روح‌القدس درست کار کند؛ بنابراین باور دینی به دست‌آمده از کارکرد حس خداشناسی در دو مکانیسم موقعیت مناسب و تحریک درونی روح‌القدس پایه است.

او در ادامه نشان می‌دهد که اعتقاد به وجود خدا، نتیجه کارکرد صحیح قوای معرفتی ماست و انسان سالم به لحاظ معرفتی این اعتقاد را به نحو پایه می‌پذیرد و در لایه‌های زیرین معرفتی خود قرار می‌دهد و آن را بدون نیاز به استدلال و قرینه دارای ضمانت می‌داند و متعلق علم قرار می‌دهد. در معرفت‌شناسی دینی با مخالفت با درون‌گرایی و نظریات وظیفه‌شناسانه در باب ضمانت، معرفت‌شناسی طبیعی‌شده‌ای را بنیان می‌نهد که در آن ایمان به خداوند همچون امری طبیعی در ساختار انسان‌ها نهاده شده است. همانطور که ادراکات حسی و حافظه و ادراکاتی طبیعی‌اند، شناخت خدا نیز شناختی طبیعی است. پلانتینگا این گرایش را بسط داده است و بیان می‌کند که این معرفت فطری و نحوه شکل‌گیری آن می‌تواند مبنای تضمین باورهای ناظر به خداوند قرار گیرد.

از نظر پلانتینگا حس خداشناسی به صورت بالقوه در تمامی انسان‌ها وجود دارد. اخلاق فضیلت‌مند زمینه فعلیت یافتن و کارکرد این قوه را در خویش فراهم می‌آورد و برخی ردایل اخلاقی باعث خاموش‌شدن این قوه می‌شود. حس خداشناسی فعلیت‌یافته در موقعیت مناسب مانند قرار گرفتن در طبیعت و زیبایی‌های آن شروع به کار می‌کند و باور دینی تولید می‌کند. در برخی مواقع با آنکه حس خداشناسی خاموش شده است، با تحریک درونی روح‌القدس شروع به کار می‌کند و باور دینی تولید می‌کند.^۲

۳. دلایل پلانتینگا بر ماهیت نداشتن خداوند

پلانتینگا دلیل اول خود را این‌گونه بیان می‌کند: «مقولات و تصورات ما صرفاً در محدوده جهان تجربه یا قلمرو دنیوی کاربرد دارد و به همین سبب در باب خداوند به کار نمی‌رود. این مفهوم کانت بر تصورات مبنایی یا مقولاتی همچون صفت - جوهر، صرفاً در محدوده جهان تجربه به جهان نمود کاربرد دارد. این امور فارغ از عمل ذهنی انسان‌ها در مورد ذات اشیا به کار نمی‌روند».

2. Alvin Plantinga, "Warranted Belief in God". in *Philosophy of Religion*, the Big Question (by Elenore Stump and Michael J. Murray. Black Well Publishers Ltd, 1999), 248-249.

مقولات ما به درستی می‌توانند در محدوده قلمرو نمود، قلمرویی که طرح‌های اساسی آن مدیون عمل صورت‌دهنده خود ماست، به کار روند و تلاش برای به کارگیری آنها فراتر از جهان نمود، باعث گرفتارشدن در توهم استعلایی می‌شود. اگر مقولات ما در قلمرو یا ذات اشیا به کار نروند، در مورد خداوند که موجودی برتر است به کار نخواهد رفت. وقتی مقولات ما در مورد خداوند به کار نرود، مقوله شیء - صفت و نیز مقوله سلب در مورد خداوند به کار نخواهد رفت و نمی‌توان به‌طور معناداری ادعا کرد که خداوند ماهیت دارد.^۳

پلاتینیگا به نظریات کانت در مورد خداوند اشاره می‌کند. کانت آشکارا بیان می‌کند که تصورات ما در مورد خداوند به کار نمی‌رود.

این انتقاد مطرح می‌شود که اگر مفاهیم ما مانند حکیم، خالق بودن، مهربان بودن در مورد خداوند به کار نرود، پس چگونه خداوند را واجد چنین صفاتی بدانیم و این ناممکن است.^۴ این تفکر از توجهی دیندارانه به شکوه و جلال خداوند آغاز شده است، اما به لادری‌گری منتهی می‌شود. هیچ یک از مفاهیم ما در مورد خدا به کار نمی‌رود، دیگر چیزی نخواهد بود که بتوانیم به وسیله آن خدا را شناخته یا به او ایمان آوریم؛ بنابراین به این پرسش که آیا خداوند ماهیت دارد، نمی‌توان جواب داد، چون در لادری‌گری باقی خواهیم ماند.

پلاتینیگا در دلیل دوم به بساطت الهی اشاره می‌کند، توماس آکوئینی معتقد است خداوند با حکمت، علم و سایر فضایل خود این‌همانی دارد. اگر خداوند ذات یا ماهیتی داشت که با آن این‌همانی نداشت، آن ذات، علت آن می‌شد. اگر چیزی با واسطه غیر، واجد صفتی شود، در نظام علیت متأخر از آن صفت خواهد بود و اگر خداوند متمایز از صفاتی چون حکمت، خیر و قدرت باشد و واجد این صفات باشد، آنگاه به او وابسته خواهد بود؛ بنابراین آکوئینی نتیجه می‌گیرد که این صفات واقعاً در خداوند است به نحوی که با آن این‌همانی دارند و او همان ماهیت خودش است و می‌توانیم نام این شهود را حاکمیت مطلق بگذاریم که اساس آموزه بساطت الهی است؛ بنابراین اگر خداوند ماهیتی متمایز از خود داشته باشد، آنگاه چیزهای متمایز از او وجود خواهند داشت که او به آنها وابسته است. آکوئینی معتقد است که خداوند مرکب از اجزای ممتد نیست؛ او یک شیء مادی نیست، مرکب از صورت و ماده و ترکیبی از جوهر و ماهیت در او وجود ندارد. او با ماهیت خود این‌همانی دارد و در او ترکیبی از ماهیت و وجود، جنس و فصل، جوهر و عرض، بالقوه و بالفعل بودن وجود ندارد. او معتقد

۳. مهدی فرجی پاک، *آیا خداوند ماهیت دارد؟* (تهران: نشر نگاه معاصر، ۱۳۹۹)، ۲۴.

۴. فرجی پاک، *آیا خداوند ماهیت دارد؟*، ۳۰.

است خداوند با خود خیربودن این‌همانی دارد و خیر بودنش نیز با فهم، اراده و عدالتش این‌همانی دارد. آکوئینی می‌پذیرد خداوند حاکم مطلق است و همچنین خداوند حی، دانا، قادر و خیر است و نتیجه می‌گیرد که خداوند تمام چیزهای متمایز از خود را آفریده است و هرچیز متمایز از خداوند به او وابسته است و او وابسته به چیزی متمایز از خود او نیست؛ هرچیزی در محدوده کنترل اوست که ما آن را شهود حاکمیت مطلق می‌دانیم. آکوئینی از صفاتی که در خداوند هست، سخن می‌گوید و آنها را مقومات خداوند می‌داند.^۵

پلانتینگا نام‌گرایی را دلیل دیگری برای ماهیت نداشتن خداوند بیان می‌کند. اگر خداوند حاکم مطلق باشد، هیچ شیئی خارج از کنترل او نبوده است و او وابسته به هیچ‌یک از آنها نخواهد بود. اگر اشیاى انتزاعی مانند صفات وجود داشته باشند، در آن صورت اشیاى وجود خواهند داشت که مستقل و خارج از کنترل او بوده و او وابسته به آن خواهد بود؛ بنابراین چنین اشیاى وجود ندارد.

ما برای وجود خود وابسته به خداییم؛ یعنی برای وجود خود وابسته به کنش محدثه و مبقیه اویم. کنش خداوند به شیوه محدثه و مبقیه شرط ضروری ماست. نام‌گرایی مجموعه‌ها را همچون اشیاى انتزاعی تلقی می‌کند؛ از این‌رو بر اساس این نظر به تعدادی که می‌خواهید امور انتزاعی وجود خواهد داشت، حقایق فراوان محدودی وجود خواهند داشت و از این‌رو این امور محدوده خارج از کنترل خداوند هستند. نام‌گرایی به هرچیز به شکل وجود جزئی غیر وابسته می‌نگرد. پلانتینگا به نام‌گرایی رجوع می‌کند و آن را رضایت‌بخش نمی‌داند؛ اگر اشیا وجود داشته باشند و به نحو بالذات واجد صفات خود باشند، وجود داشتن آنها، چنانکه هستند، به خداوند بستگی نخواهد داشت؛ خداوند نمی‌تواند آنها را معدوم یا دگرگون سازد. مشکل اشیاى انتزاعی این است که اگر چنین چیزهایی وجود داشته باشند حقایق فراوانی وجود خواهد داشت که در محدوده کنترل خداوند نیستند؛ بنابراین در مورد خداوند، نام‌گرایی کمکی نمی‌کند، زیرا صفات در محدوده کنترل خداوند نیستند. خدا عالم مطلق است، اگرچه صادق خواهد بود، عالم مطلق بودن در محدوده کنترل او نخواهد بود.^۶

پلانتینگا به جای نام‌گرایی امکان‌گروی عام را مطرح می‌کند، امکان‌گروی عام بدین معناست که حقایق ضروری وجود ندارند و هر حقیقتی ممکن است. قدرت خداوند نمی‌تواند محدودیت داشته باشد این ذهن ماست که متناهی است و طوری خلق شده که بتواند چیزهایی

۵. فرجی پاک، آیا خداوند ماهیت دارد؟، ۴۲.

۶. فرجی پاک، آیا خداوند ماهیت دارد؟، ۷۶.

را ممکن بدانند که خداوند واقعاً خواسته تا آنها ممکن باشند و نیز نتواند چیزهایی را ممکن بداند که خداوند می‌تواند آنها را ممکن سازد، ولی در واقع ناممکن بودن آنها را خواسته است. در امکان‌گروی خاص دکارت مطرح می‌کند ذهن ما نمی‌تواند چیزهایی را ممکن بداند که خداوند می‌توانسته آنها را ممکن سازد، ولی در واقع ناممکن بودن آنها را خواسته است چون که او اراده کرده است که سه زاویه یک مثلث ضرورتاً مساوی با دو زاویه قائمه باشد و این امر صادق شده و نمی‌تواند طور دیگری باشد؛ بنابراین برخی چیزها ناممکن و برخی دیگر ضروری‌اند، مانند مساوی بودن زوایای یک مثلث با دو زاویه قائمه؛ بنابراین ضروری بودن حقایق به خداوند بستگی دارد. او می‌توانست سبب شود که سه زاویه یک مثلث ضرورتاً با دو زاویه قائمه مساوی نباشد. از نظر پلاتینگا طبق امکان‌گروی عام، هیچ حقیقت ضروری و هیچ کذب ناممکنی وجود نخواهد داشت، هر گزاره‌ای ممکن است، زیرا خداوند می‌تواند آن را صادق سازد و بنابر امکان‌گروی خاص چیزهایی وجود دارد که خداوند می‌توانسته آنها را ممکن سازد، ولی در واقع ناممکن بودن آنها را خواسته است؛ پس گزاره‌های ضروری و ناممکن هر دو وجود دارند.^۷

دلایل پلاتینگا در نامتناهی بودن ذات الهی شامل سه مقدمه است:

مقدمه اول: همه موجودات عالم از آن جهت که وابسته به خداوند هستند، ممکن هستند.

مقدمه دوم: موجودات ممکن در عالم به لحاظ عددی نامتناهی هستند.

مقدمه سوم: برای اداره موجودات نامتناهی، برنامه‌ای نامتناهی لازم است که همه موجودات عالم را در برگیرد.

مقدمه چهارم: نامتناهی نیازمند علم نامتناهی است.

نتیجه علم خداوند نامتناهی است.^۸

۴. نتایج معرفتی ماهیت نداشتن خداوند از نگاه پلاتینگا

از دیدگاه پلاتینگا باور به خداوند از باورهای پایه است که به استدلال عقلی نیازی ندارد. پایه بودن باور به خدا بدان جهت است که از فطرت آدمی سرچشمه می‌گیرد. پلاتینگا معقولیت اعتقاد دینی خصوصاً «خدا وجود دارد» را به‌مثابه محوری‌ترین اعتقاد دینی بر پایه تقریری از نظریه حس الوهی استوار دانسته است و مبانی معرفت‌شناختی این مدعا را تبیین

۷. فرجی پاک، آیا خداوند ماهیت دارد؟، ۸۹.

8. Plantinga, *Does God have a nature?*, (Milwaukee: Marquette university press, 1980), 17.

می‌کند. پلاتینگا معتقد است گزاره «خدا وجود دارد»، حاصل کارکرد صحیح قوای معرفتی است که به هدف صدق و در محیط معرفتی مناسب تولید شده‌اند و احتمال صدق این حکم در حد بالایی است. به نظر پلاتینگا قوه حس الوهی به دست خداوند طراحی شده است، هدف این قوه این است که ما را قادر می‌سازد، باورهای صحیحی در مورد خداوند شکل دهیم و وقتی این قوه درست کار کند، باورهای صادقی به وجود می‌آورد که قابل اعتماد است.^۹

پلاتینگا با استناد به شناخت فطری، موجودی به نام خداوند را با گرایش و قوه خداجویی در عالم درون انسان ثابت کرد. حس الوهی به منزله قوه‌ای که باورمندی به وجود خداوند را تولید می‌کند، در درون هر انسان و به واسطه استعداد فطری، معرفتی به خداوند در انسان ایجاد می‌کند. خداوند در همه انسان‌ها درکی خاص از حس الوهی به ودیعه نهاده است. این شناخت حضوری قلبی است به این معنا که هر انسانی در اعماق قلبش یک رابطه وجودی با خدا دارد.^{۱۰}

۵. اصول و مبانی هستی‌شناسی ملاصدرا

فلسفه ملاصدرا بر سه اصل، اصالت وجود، بداهت وجود و بساطت وجود مبتنی است.

ملاصدرا بر طبق اصالت وجود:

(الف) منشأ آثار را وجود می‌داند و هر چه منشأ اثر است اصیل است.

(ب) امور بر یکدیگر حمل می‌شوند و لازمه حمل، اصالت وجود است.

(ج) تشخیص از ماهیت نیست، اگر وجود اصیل نباشد، تشخیص نخواهد داشت.

(د) وجود مراتب مختلف در ماهیت، نشان عدم وحدت در ماهیت است و به تبع آن اصالت با وجود است.

بساطت وجود: وجود محض، یعنی آنچه از وجود و ماهیت ترکیب نیافته باشد.^{۱۱}

بداهت وجود: ملاصدرا وجود را بدیهی دانسته است، زیرا مفهوم وجود قابل تعریف نیست، وجود خودبه‌خود روشن و روشنی‌بخش چیزهای دیگر است و هر کس آن را بالفطره

۹. حسین عظیمی دخت شورکی، معرفت‌شناسی باوردینی از دیدگاه پلاتینگا (قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۴)، ۳۹۵.
۱۰. علاء‌الدین ملک‌اف، معرفت‌شناسی باوردینی از دیدگاه مرتضی مطهری و آل‌وین پلاتینگا (قم: مرکز بین‌المللی ترجمه و نشر المصطفی، ۱۳۹۰)، ۲۲۰.
۱۱. محمدبن ابراهیم صدرالدین شیرازی، الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه (قم: انتشارات اسماعیلیان، ۱۳۷۸ ق)، ۵۴.

ماهیت نداشتن خداوند و نتایج معرفتی آن از دیدگاه ... / خوشنویسان ۲۹۱

در ذات یا در تجربه و عمل درک می‌کند، وجودش واجب بالذات بوده و این همان ثبوت است.^{۱۲}

بنابر اصالت وجود، وجود عین ذات واجب است و وجود ممکنات عین ربط به جاعل خود است.

بنابراین، زیادت وجود بر ماهیت نشان‌دهنده وابستگی ذاتی ممکن به علت است، اما عینیت وجود در واجب، نشان‌دهنده عدم وابستگی ذات واجب به علت است.^{۱۳}

ماهیت عبارت است از حد شیء به معنای «ما به الشی هوهو» و اگر در مورد خداوند به کار رود عبارت است از اینکه حقیقت و ماهیت حق تعالی همان وجود اوست. چون واجب‌الوجود حد ماهوی ندارد. ذات واجب‌الوجود نزد ملاصدرا عبارت است از ذاتی که اقتضای وجود دارد.^{۱۴}

۶. استدلال یا دلایل ملاصدرا بر ماهیت نداشتن خداوند

اولین برهان ملاصدرا در کتاب *اسفار بر نفی ماهیت واجب مطرح شده است که مبتنی بر بساطت واجب تعالی است، اگر واجب، ماهیتی زائد بر وجود داشته باشد، فاعل و قابل بودن وی لازم می‌آید که با بساطت او در تعارض است. در صورت ماهیت داشتن واجب باید بتوان وجود را بر ماهیت حمل کرد و این مستلزم عروض وجود بر ماهیت است و چون هر عارضی معلول است پس وجود واجب معلول است.^{۱۵}*

استدلال بر اساس امکان ماهوی: ماهیت، ملاک امکان و احتیاج به علت و معلولیت است. هر ماهیتی نسبت به وجود و عدم علی السویه است و چون خودش نمی‌تواند سبب وجودش باشد (تقدم شیء بر نفس) برای تحققش نیاز به علتی خارج از خود دارد که او را از حالت تساوی خارج کند و به ضرورت برساند. از سویی خداوند واجب‌الوجود است و در هستی خود به غیراحتیاج ندارد، پس واجب نمی‌تواند ماهیت داشته باشد. ماهیت داشتن برای واجب با وجود و وجودش ناسازگار است.^{۱۶}

استدلال از طریق تلازم ماهیت با امر کلی: این استدلال دارای دو مقدمه است: الف:

۱۲. شیرازی، *الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه*، ۵۶.

۱۳. شیرازی، *الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه*، ۳۱.

۱۴. شیرازی، *الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه*، ۳۱.

۱۵. محمدبن ابراهیم صدرالدین شیرازی، *الحکمه المتعالیه فی الاسفار الاربعه العقلیه الاربعه اسفار* (بیروت: دار احیاء تراث العربی، ۱۹۸۱م)، ۹۴.

۱۶. شیرازی، *الحکمه المتعالیه فی الاسفار الاربعه العقلیه الاربعه* (اسفار)، ۹۶.

ماهیت ملاک کلیت است، ماهیت مقید نیست به اینکه تعداد مشخصی مصداق و فرد داشته باشد، هر ماهیتی می‌تواند بی‌شمار فرد داشته باشد. ب: هر ماهیتی یا واجب است یا ممکن یا ممتنع. اگر واجب ماهیتی داشته باشد، این ماهیت واجب است نه ممکن و ممتنع.

نتیجه: اگر برای واجب ماهیتی فرض شود، در این صورت باید بی‌شمار واجب تحقق داشته باشد، چراکه ماهیت کلی واجب چنان است که ضرورتاً باید تمام مصدقش در خارج محقق شود، اما فقط یک واجب می‌تواند وجود داشته باشد و فرض ماهیت برای واجب ناممکن است.^{۱۷}

استدلال از طریق لزوم واجب تحت مقوله جوهر: اگر واجب ماهیت داشته باشد، ضرورتاً یا باید جوهر باشد یا عرض:

الف: واجب نمی‌تواند جوهر باشد، چون جوهر جنس عالی است برای افراد خودش و افراد جوهر باید با فصل ممیزی از هم جدا شوند. اگر واجب جوهر باشد مرکب از جنس و فصل است و محتاج اجزاء خواهد بود و آن با وجوب وجود خداوند ناسازگار است.

ب: برخی از افراد جوهر، ممکن هستند، بنابراین واجب هم ممکن می‌شود و این تناقض است.^{۱۸}

۶-۱. عینیت ذات و صفات در وجود باری تعالی

ملاصدرا صفات را عین ذات می‌داند، اما احکام وجود را بر آن جاری می‌کند، صفات واجب تعالی عین ذات اوست و نه زائد بر ذات. صفات مساوق وجود است و هر یک از این صفات به نحو وجوب و بالفعل واجد همه کمالات خود هستند. همانطور که وجود حق تعالی وجود صرف و حقیقت هستی است. قدرت، علم و حیات عین ذات حق تعالی است، ملاصدرا رابطه میان ذات حق تعالی با اسماء و صفات را همانند رابطه وجود و ماهیت می‌داند، همانطور که وجود ذاتاً محقق و موجود است و ماهیت هم که از حد وجود انتزاع می‌شود به تبع وجود، موجود می‌شود، ذات حق تعالی به گونه‌ای است که به تبع ذاتش علم، قدرت و حیات از او انتزاع می‌شود، تحقق و موجود بودن صفات به تحقق و موجودیت خداوند است. عینیت صفات با ذات مانند ترکیب ماده و صورت نیست، بلکه عینیت ذات و صفات بدین معناست که صفات واجب تعالی ظهور ذات واجب‌اند.

۱۷. شیرازی، *الحکمه المتعالیه فی الاسفار الاربعه العقلیه الاربعه* (اسفار)، ۱۰۳.

۱۸. شیرازی، *الحکمه المتعالیه فی الاسفار الاربعه العقلیه الاربعه* (اسفار)، ۱۰۶.

براهین عینیت ذات با صفات: ۱. اگر صفات زائد بر ذات باشند لازم می‌آید که ذات حق تعالی مرکب از ذات و صفت باشد و به دلیل کثرت صفات و زیادت آنها کثرت در ذات هم مطرح می‌شود که این متناقض با ذات حق تعالی است.

۲. اگر صفات زائد بر ذات باشند پس خدا در مقام ذات باید آن صفات را پذیرش کند و این پذیرش به معنای امکان استعدادی است که همراه با ماده و صورت است و بنابراین لازم می‌آید خداوند جسم باشد و مرکب از ماده و صورت.^{۱۹}

۶-۲. اثبات بساطت حق تعالی

ملاصدرا بر طبق قاعده بسیط الحقیقه بودن به نفی ماهیت از ذات حق تعالی پرداخته است. ذات حق تعالی دارای ماهیت نیست، یعنی مرکب از اجزاء تحلیلی نیست (ماهیت به معنای ما یقال فی جواب ماهو)؛ بنابراین حدی برای او متصور نیست و چون حد ندارد، اجزاء حدی، جنس و فصل هم نخواهد داشت و چون جنس و فصل ندارد، اجزاء خارجی هم ندارد. ملاصدرا با نداشتن حد در حق تعالی هرگونه ترکیب را از خدا نفی می‌کند. سلب حد از خداوند اقتضا می‌کند که برای خداوند ماهیت قائل نباشیم، زیرا ماهیت حد وجود است، چیزی که حد ندارد، ماهیت ندارد و از لوازم نامتناهی بودن خداوند سلب ترکیب از اوست. خدا به حکم نامتناهی بودنش از حد وجودی مبرا است. چیزی که حد وجودی نداشته باشد وجود محض و صرف است. وقتی ترکیب وجود و عدم از او منتفی است، سایر ترکیب‌ها هم از او نفی می‌شود. مرکب نبودن خداوند به نفی جسمانیت از خداوند هم صدق می‌کند، زیرا موجودی که ترکیب ندارد، از ماده و صورت هم مبرا است؛ بنابراین از جسمانیت هم مبرا است.^{۲۰}

۷. نتایج معرفتی ماهیت نداشتن خداوند از نظر ملاصدرا

ملاصدرا در شناخت خداوند، شناخت حصولی را قبول ندارد، از آنجاکه خداوند صرف الوجود است و وجود محض و بدون ماهیت است، شناخت حصولی از خداوند ممکن نیست. از آنجاکه خداوند بدون ماهیت است. علم حصولی از طریق ماهیت محال است.

ملاصدرا وابستگی آدمی به خداوند را عین ذات او می‌داند، نفس آدمی که عین ربط به مبدأ هستی است بدون ادراک وجود مستقل و غنی بالذات امکان‌پذیر نیست.^{۲۱}

۱۹. شیرازی، الحکمه المتعالیه فی الاسفار الاربعه العقلیه الاربعه (اسفار)، ۱۰۷.

۲۰. غلامرضا فیاضی، هستی و چیستی در مکتب صدرایی (تهران: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۲)، ۶۵.

۲۱. شیرازی، الحکمه المتعالیه فی الاسفار الاربعه العقلیه الاربعه (اسفار)، ۲۲.

از نظر ملاصدرا فطرت راه شناخت خداوند است، این معرفت فطری بی نیاز از ممارست و استدلال عقلانی است. بنابر دیدگاه ملاصدرا شناخت حضوری انسان از خداوند به عنوان وجود بسیط که امکان تصویری ذهنی از او ممکن نیست، طی مراحل برای نفس ظهور می یابد: در هر ادراکی آنچه بالذات ادراک می شود، مرتبه خاصی از وجود مدرک است. ادراک عبارت است از حضور مدرک نزد مدرک. در هر ادراکی وجود مدرک از آن جهت که به وجود حق تعالی پیوند خورده است، نزد مدرک حاضر است. وجود هر شیء عین ربط به وجود حق تعالی است. اولین شیء در مرحله تکاملی خود نفس انسان می باشد که به ادراک فطری معلوم خویش است. نفس با ادراک خود، خدا را درک می کند.^{۲۲}

در معرفت فطری ملاصدرا از نفس به مثابه وجودی که عین ربط و وابستگی به مبدأ وجودی است سخن می گوید، او در روش دیگر با اثبات براهین خداشناسی به شناخت فطری توجه دارد.

۷-۱. شناخت فطری از نظر ملاصدرا و پلانتینگا

نظریه فطرت در بیان هر دو فیلسوف در سطح خداشناسی قابل ملاحظه است، مواجهه انسان با خدا بر اساس دیدگاه فطرت تفسیر خاصی می یابد. در دیدگاه ملاصدرا شناخت نفس و برهان صدیقین مبتنی بر معرفت فطری حضوری به حقیقت وجود است. او معتقد است تنها راهی که به واسطه آن به شناخت هستی و واجب می توان رسید، شناخت از راه شهود و علم حضوری است.^{۲۳} ملاصدرا شناخت فطری را برای انسان محقق می داند و از درک بساطت حق تعالی به فطرت انسانی سخن می گوید. شناخت نفس و برهان صدیقین ملاصدرا برای اثبات حق تعالی راه را به سوی شناخت فطری باز می کند. ملاصدرا از شناخت نفس به شناخت خداوند می رسد. ملاصدرا بیان می کند انسان در وضعیت هولناک و حالات سخت به مقتضای فطرت خویش به خداوند توکل می کند و به طور غریزی به موجودی که دشواری ها را آسان می کند روی می آورد.^{۲۴}

در پلانتینگا معرفت فطری با معرفت پایه مرتبط است. مراد پلانتینگا از پایه و اساسی بودن اعتقاد خدا مبتنی بر استدلال و برهان نیست؛ انسان به خداوند معرفتی حضوری و شهودی

۲۲. محمدبن ابراهیم صدرالدین شیرازی، *المبدأ و المعاد*، تصحیح: سید جلال آشتیانی (تهران: انجمن حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۸۱)، ۶۳۷.

۲۳. شیرازی، *الحکمه المتعالیه فی الاسفار الاربعه العقلیه الاربعه (اسفار)*، ۱۱۴.

۲۴. شیرازی، *المبدأ و المعاد*، ۳۸.

دارد. راه شناخت خداوند از طریق حس الوهی و الهام روح القدس است.

از نظر هر دو فیلسوف فطرت راه شناخت خداوند است و مشخصه شناخت فطری بی نیازی از ممارست و استدلال‌های عقلانی است. از نگاه ملاصدرا خداوند، به اندازه سعه وجودی انسان موضوع شهود واقع می‌شود و از دیدگاه پلاتینگا گزاره «خداوند وجود دارد» خود را در حس الوهی نشان می‌دهد.

مسئله فطرت در نزد ملاصدرا به مثابه راهی برای شناخت حضوری و رابطه شهودی با خداوند و نه اذعان به گزاره «خدا وجود دارد» بیان شده است. فطرت به منزله حس یا قوه‌ای که می‌تواند مستقیماً تدارک‌کننده گزاره «خدا وجود دارد» باشد، مورد نظر نیست.

پلاتینگا برای ضمانت‌بخشی به گزاره «خدا وجود دارد» به سوی حس خداشناسی متمایل می‌شود و آن را باوری پایه می‌داند؛ به این معنا که پذیرش آن مبتنی بر گزاره‌های دیگر نیست؛ مانند باورهای مبتنی بر حافظه. پلاتینگا به این مطلب اشاره کرد که در همه انسان‌ها حس الوهی وجود دارد تا باورهایی ناظر به خودش ایجاد کنند. احکام این قوه به‌طور پایه و بدون استنتاج فراهم می‌شود.

۲-۷. وجوه اشتراک و افتراق دو فیلسوف در موضوع ماهیت نداشتن خداوند

پلاتینگا در عینیت ماهیت خدا با وجودش، از اصل بساطت سخن می‌گوید و از بساطت در ذات الهی در اندیشه توماس آکوئیناس، پذیرش حاکمیت الهی را بیان می‌کند. او عدم بساطت را خلاف حاکمیت خداوند می‌داند. ملاصدرا با قاعده بسیط الحقیقه بودن از نامتناهی بودن خداوند و عدم ترکیب به بساطت ذات الهی اشاره دارد، از این رو با ملاصدرا توافق دارد. پلاتینگا در مباحث هستی‌شناسی طبق چهار روش که عبارت‌اند از: عدم صدق تصورات ما در مورد خداوند، از طریق آموزه توماس آکوئیناس در مورد بساطت مطلق الهی، از طریق نومیالیسم و از طریق احتمالات دکارت سعی می‌کند، عدم ماهیت داشتن خداوند را اثبات کند، اما با بیان هر مرحله دچار مشکلاتی می‌شود و سپس به سراغ مرحله بعد می‌رود. پلاتینگا در بحث عینیت ذات و صفات الهی حاکمیت خداوند را نتیجه می‌گیرد و در نامتناهی بودن ذات الهی به موجودات ممکن که وجودشان وابسته به خداوند است اشاره دارد، اما در نهایت دچار سردرگمی شده است.

اما ملاصدرا با بحث از اصالت وجود، اصل تشکیک وجود و امکان فقری و برهان صدیقین به صورت نظامند بحث از ماهیت نداشتن خداوند را پیش می‌برد و به نتایج قابل

قبولی هم دست می‌یابد؛ بر اساس اصالت وجود خدا عین وجودات و حقیقت وجود همان واجب‌الوجود است. دیدگاه ملاصدرا نوعی وحدت و یکپارچگی میان خداوند و موجودات در عالم اثبات می‌شود و بر اساس امکان فقری وجود موجودات وجود ظلی است، حق تعالی وجود محض است و چون اصالت از آن وجود است ماهیت در آن راه ندارد.

از نظر هر دو فیلسوف فطرت راه شناخت خداوند است که مشخصه این شناخت فطری بی‌نیازی از ممارست و استدلال‌های عقلانی است و هر دو فیلسوف به این نکته اشاره دارند. از نگاه ملاصدرا خود وجود خداوند به اندازه سعه وجودی انسان موضوع شهود واقع می‌شود و از دیدگاه پلاتینگا خداوند در حس الوهی که در انسان‌ها به ودیعه گذاشته است خود را نشان می‌دهد. هر دو فیلسوف به عالم درون انسان توجه دارند و اگرچه در باب ماهیت نداشتن خداوند با یکدیگر اختلافاتی دارند، نتایج معرفتی هر دو فیلسوف یکی است.

۸. انتقادات وارد شده در دو نظام فکری ملاصدرا و پلاتینگا

حال که نقاط اشتراک و افتراق دو فیلسوف را مطرح کردیم به انتقادات وارد شده خواهیم پرداخت.

۸-۱. عدم نقطه اشتراک دو فیلسوف در بحث عدم نیاز به استدلال در شناخت فطری

پلاتینگا معتقد است کسی که تجربه‌ای از خداوند دارد، وجود او را در خارج پیش‌فرض و مسلم قلمداد کرده است و لازم نیست وجود او را اثبات کند، بلکه وجود او بدیهی است، زیرا او ادراک حسی را بدیهی دانسته است؛ اما در نزد ملاصدرا بدیهی بودن با پیش‌فرض بودن تفاوت دارد. ملاصدرا اعتقاد دارد که وجود محسوسات در خارج بدیهی نیست و نیاز به استدلال دارد. ملاصدرا معتقد است اگرچه وجود خداوند بدیهی است و معرفت به او شهودی و حضوری است، این معرفت شخصی و غیر قابل انتقال است. بر اساس علم حضوری معرفت به خداوند نیاز به استدلال ندارد، ولی معنای آن این نیست که وجود خداوند، پیش‌فرض تلقی شود؛ بنابراین در بحث عدم نیاز به استدلال در شناخت فطری دو فیلسوف نمی‌توانند به نقطه مشترکی دست یابند.

۸-۲. فقدان جایگاه منطقی در مورد باورهای پایه در مقایسه با دیدگاه ملاصدرا

بنابر دیدگاه پلاتینگا پایه و اساسی بودن اعتقاد به خداوند به این معناست که مانند گزاره‌های حسی اساس معرفت انسان را تشکیل می‌دهد، اما بنابر نظر ملاصدرا باورهای انسان یا

بدیهی‌اند که نیاز به استدلال ندارند یا نظری هستند که نیازمند استدلال می‌باشند. حال این پرسش مطرح است که پایه و اساسی بودن جزو کدام دسته از باورهای انسان است؟ قضایای بدیهی یا نظری و دارای چه جایگاه منطقی است؟

۳-۸. عدم توجه به تفاوت خدای ادیان، با خدای فلاسفه

در پلاتینیگا خدای ادیان مسیحی مورد نظر است. او از کارکرد حس الوهی در ارتباط با باورهای مسیحی (گناه، تحریک روح‌القدس، باور به نجات، باور به احیاء) سخن می‌گوید، اما ملاصدرا به خدای عرفا، خدای فلاسفه و خدای ادیان توجه دارد و با کمک از عرفان شیعی به هر سه مقصد نظر می‌کند.

۴-۸. نداشتن ملاکی برای بداهت در دیدگاه پلاتینیگا

پلاتینیگا ملاکی برای بداهت مطرح نکرده است و نداشتن ملاک بداهت باعث سردرگمی فیلسوف می‌شود. او ارزشی برای بدیهیات قائل نیست و امور بدیهی و غیربدیهی برای او یکسان است. هر باوری برای هر شخصی در برخی شرایط ممکن است رخ دهد. به این معنا کاملاً طبیعی است که شخص مؤمن به خدا در برخی شرایط وجود خدا را بدیهی بیابد، اما این بداهت اولاً، شخصی است و ثانیاً، موقتی خواهد بود و ثالثاً، عاطفی است و از ارزش منطقی برخوردار نیست، زیرا ممکن است برای فرد بت‌پرست همچنین احساسی دست دهد. در ضمن بدیهیات پایه ساختمان معرفت را تشکیل می‌دهد و هرگونه خطایی در آنها به بقیه اجزای این ساختمان هم وارد خواهد شد.^{۲۵}

۵-۸. ناسازگاری میان اعتقاد پایه یک فرد با اعتقادات مسیحی

اگر اعتقادات پایه یک فرد با عقیده او درباره مسیحیت ناسازگار باشد راه‌حل پلاتینیگا چیست؟ اعتقادات پایه یک شخص درباره خداوند در ارتباط با عالم و قادر و خیر محض بودن خداوند است، اعتقاد به صورت یک شخص است، اما اعتقادات مسیحی خداوند در قالب سه شخص درمی‌آید این دو اعتقاد با یکدیگر در ناسازگاری هستند. پلاتینیگا معیار مشخصی ارائه نداده است، بنابراین تا هنگامی که معیاری برای صحت اعتقادات پایه نداشته باشیم، هر دو اعتقاد پایه واقعی و توهمی حقیقت خواهند داشت و نمی‌توان تشخیص درستی در مورد اعتقادات پایه داد.

۲۵. آتوننی کنی، «دفاع‌پذیری خدااباوری»، نقد و نظر، ترجمه اعظم پویا، شماره ۱۷ و ۱۸ (۱۳۷۸): ۴۸۷.

۶-۸. عدم تفکیک میان دو حوزه هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی در دیدگاه پلانتینگا

مسئله دیگر تفکیک حوزه هستی‌شناسی از معرفت‌شناسی است. شناخت بدیهیات معرفت‌شناسی را به هستی‌شناسی گره خواهد زد. بدیهی‌ترین حقایق چیزی جز مفهوم هستی نیست، عدم توجه پلانتینگا به اصل بداهت باعث جداشدن این دو حوزه از یکدیگر شده است. در هستی‌شناسی ذهن به دنبال مفهوم وجود و نسبت آن با حقیقت وجود است. در معرفت‌شناسی هم ذهن به دنبال بسیط‌ترین مفهوم ذهنی، یعنی وجود است.^{۲۶}

۹. تحلیل و تبیین

پلانتینگا و ملاصدرا در دو عصر مختلف و در دو سنت فلسفی متفاوت به تأمل در باب مسئله ماهیت نداشتن خداوند پرداخته‌اند. اگرچه این دو متفکر در برخی مبانی با یکدیگر مشترک هستند، نوع مواجهه آنها و روش‌های رسیدن به مسئله متفاوت است. آنچه پلانتینگا را به ملاصدرا نزدیک کرده، بحث بساطت الهی است. در هر دو فیلسوف بحث ماهیت با بساطت رابطه تنگاتنگی دارد. هر دو فیلسوف بحث بساطت را مقدمه‌ای برای بیان ماهیت نداشتن خداوند مطرح کردند. ملاصدرا با عدم ترکیب در واجب‌الوجود و پلانتینگا بر اساس آموزه توماس آکوینسی از بساطت سخن گفتند. پلانتینگا بر اساس معرفت‌شناسی اصلاح‌شده با مبانی الهیات مسیحی و با استفاده از چهار روش مطرح‌شده بحث ماهیت نداشتن خداوند را پیش می‌برد و ملاصدرا با استفاده از اصالت و بداهت وجود، ماهیت نداشتن خداوند که نتیجه آن توحید ذاتی است را مطرح می‌کند.

پلانتینگا و ملاصدرا در این مواضع به یکدیگر نزدیک هستند: هر دو با چهار استدلال مسئله ماهیت نداشتن خداوند را پیش می‌برند. پلانتینگا با عدم صدق تصورات ما در مورد خداوند، از طریق آموزه توماس آکوئیناس در مورد بساطت مطلق الهی، از طریق نومینالیسم و از طریق احتمالات دکارت. ملاصدرا با بحث بساطت الهی، استدلال بر اساس امکان ماهوی، استدلال از طریق تلازم ماهیت با امر کلی، استدلال از طریق لزوم واجب تحت مقوله جوهر.

اصل بساطت و شناخت فطری مورد اتفاق نظر هر دو فیلسوف است و آنچه باعث اختلاف بین پلانتینگا و ملاصدرا در باب ماهیت نداشتن خداوند است، خود مفهوم ماهیت است. مراد پلانتینگا از ماهیت با معنای سنتی آن در فلسفه اسلامی و ملاصدرا متفاوت است. مقصود وی

۲۶. مجتبی جعفری اشکاوندی، معرفت‌شناسی اصلاح‌شده: جایگاه خدا در اندیشه دینی معاصر غرب (تهران: کانون اندیشه جوان، ۱۳۹۳)، ۱۹۷.

از ماهیت، مجموع تمام صفات ذاتی یک شیء است و مقصود از صفات ذاتی صفاتی ضروری است که انفکاک آن از موصوف ممکن نیست؛ به این معنا که اگر شیء یک صفت ذاتی خود را از دست بدهد دیگر همان شیء نخواهد بود؛ بنابراین پلاتینگا با چهار روش بحث ماهیت نداشتن خداوند را به گونه‌ای پیش می‌برد که با حاکمیت و اقتدار مطلق خداوند در تعارض نباشد. در نزد ملاصدرا مفهوم ماهیت به معنای منافی با وجوب وجود است؛ زیرا ماهیت باعث می‌شود که شیء دارای جنس و فصل باشد و اگر واجب تعالی ماهیت داشته باشد به اجزایش محتاج می‌شود و این خلاف فرض وجوب وجود است؛ از این رو در فلسفه صدرا ماهیت داشتن از لوازم وجود ممکن است. هر آنچه دارای ماهیت است ممکن است و آنچه ممکن نیست ماهیتی ندارد؛ بنابراین واجب‌الوجود ماهیت ندارد.

آنچه پلاتینگا را به ملاصدرا نزدیک کرده، بحث شناخت فطری است. پلاتینگا در معرفت دینی معتقد است انسان حس الوهی دارد که این حس مانند سایر قوای معرفتی موجب ایجاد باور می‌شود با این تفاوت که این حس موجد باور به وجود خداوند است؛ بنابراین حس الوهیت جایگاه ویژه‌ای دارد. این قوه اگر دارای وضعیت مناسب باشد، باعث ضمانت می‌شود. در مورد حس خداشناسی تجربیاتی از خدا به دست می‌آوریم که به صورت آنی و بدون استنتاج به ذهنمان خطور می‌کند؛ در ذهن انسان و به وسیله غریزه طبیعی، آگاهی از الوهیت وجود دارد. خداوند خود درک خاصی از عظمت الهی خود را در همه انسان‌ها نهاده است. حس خداشناسی در موقعیت مناسب مانند قرارگرفتن در طبیعت شروع به کار و باور پایه دینی تولید می‌کند، سپس حس خداشناسی بالقوه خاموش شده با تحریک درونی روح القدس دوباره شروع به کار کرده و باور پایه دینی تولید می‌کند؛ بنابراین حس خداشناسی در این دو فرایند مولد باور دینی پایه است. ملاصدرا معتقد است تنها راهی که به واسطه آن به شناخت هستی و واجب می‌توان رسید، شناخت از راه شهود و علم حضوری است. ملاصدرا شناخت فطری را برای انسان محقق می‌داند و از درک بساطت حق تعالی به فطرت انسانی سخن می‌گوید. ملاصدرا بیان می‌کند انسان در وضعیت هولناک و حالات سخت به مقتضای فطرت خویش به خداوند توکل می‌کند و به‌طور غریزی به او توجه می‌کند.

بحث فطرت می‌تواند زمینه مناسبی برای بحث تطبیقی در خصوص دو دیدگاه را فراهم آورد. فطرت نقطه اشتراک دو دیدگاه و از نتایج معرفتی ماهیت نداشتن خداوند است. در سنت فلسفه اسلامی، مسئله فطرت به‌مثابه راهی برای شناخت حضوری و رابطه شهودی با خداوند نگریسته می‌شود. نظریه فطرت در بین فیلسوفان اسلامی بی‌نیازی اعتقاد به خداوند

را از استدلال نتیجه نمی‌دهد، برخلاف دیدگاه پلانتینگا که باور به وجود خداوند را بی‌نیاز از استدلال تلقی کرد. مبانی ملاصدرا در رابطه با فطرت با بحث از اصالت وجود مرتبط است. او معتقد است وجود خداوند بدیهی است و معرفت به او شهودی و حضوری است و این معرفت شخصی است و نمی‌توان به دیگران انتقال داد، زیرا برای انتقال به علم حصولی نیاز داریم؛ اما پلانتینگا با مبانی معرفت‌شناسی خود وجود خداوند را پیش‌فرض و مسلم قلمداد کرده است و لازم به اثبات وجود خداوند نیست، زیرا وجود او بدیهی است.

ملاصدرا و پلانتینگا هر دو دغدغه دینی دارند و با روش فلسفی مباحث را پیش می‌برند. در دیدگاه دو فیلسوف نیاز و احتیاج انسان به خداوند مورد توجه است. در نزد ملاصدرا ایمان اسلامی و در نزد پلانتینگا ایمان مسیحی مورد نظر است. پلانتینگا معقولیت اعتقادات دینی مخصوصاً وجود خداوند را محوری‌ترین اعتقاد دینی بر پایه تقریری از نظریه فطرت استوار دانسته و مبانی معرفت‌شناختی این مدعا را تبیین می‌کند. مؤمنان اعتقاد دینی خود را از راه استنتاج و استدلال به دست نمی‌آورند، زیرا باور به خداوند معقول است بدون اینکه نیازی به برهان باشد.

۱۰. نتیجه‌گیری

پلانتینگا از بحث عینیت ذات و صفات الهی حاکمیت خداوند را نتیجه می‌گیرد. هیچ موجودی مستقل و بیرون از خداوند وجود ندارد. احاطه خداوند بر همه عالم و موجودات است و در نامتناهی بودن ذات الهی به موجودات ممکن که وجودشان وابسته به خداوند است، اشاره می‌کند. پلانتینگا در عینیت ماهیت خدا با وجودش، از اصل بساطت سخن می‌گوید که با ملاصدرا توافق دارد؛ اما استدلال‌های پلانتینگا در بحث عینیت، ذات و صفات خداوند چینی منطقی ندارد و در آخر استدلال‌های خود بیان می‌کند، خداوند با ماهیتش این‌همانی ندارد و شاهد یک برخورد دوگانه در دیدگاه پلانتینگا هستیم.

ملاصدرا شناخت را از زاویه وجود نگریست و با بیان اصل بداهت و اینکه ملاک بداهت را در بساطت دانست از پلانتینگا موفق‌تر عمل کرده است. هرچه یک مفهوم بسیط‌تر باشد، بدیهی‌تر است. بسیط‌ترین مفهومی که ذهن انسان می‌شناسد، مفهوم وجود است و ملاصدرا به این امر اشاره دارد. پلانتینگا با نداشتن ملاک بداهت و اینکه ارزشی برای بدیهیات قائل نمی‌شود دچار سردرگمی می‌شود، زیرا بدیهیات در واقع پایه ساختمان معرفت ما را تشکیل می‌دهند و هرگونه ابهام در بدیهیات به بقیه اجزای این ساختمان هم وارد خواهد شد. شناخت

بدیهیات معرفت‌شناسی را به هستی‌شناسی گره می‌زند، زیرا بدیهی‌ترین حقایق چیزی جز مفهوم هستی نیست و زیربنای ساختمان معرفت هم همین هستی است. در هستی‌شناسی ذهن ما دنبال مفهوم وجود و نسبت آن با حقیقت وجود می‌گردد و در معرفت‌شناسی هم ذهن به دنبال بسیط‌ترین امور ذهنی، یعنی مفهوم وجود می‌گردد. جدا شدن حوزه هستی‌شناسی از معرفت‌شناسی یکی دیگر از نقاط ضعف پلاتینگا به حساب می‌آید. ملاصدرا از طریق ادله اصالت وجود، استدلال از طریق عینیت صفات و ذات الهی، بساطت وجود، زیادت وجود بر ماهیت و اینکه انیت را بر ماهیت مقدم دانسته است به عدم ماهیت داشتن حق تعالی استدلال کرده است، او با این دلایل موفق‌تر از پلاتینگا عمل کرده است. ماهیت نداشتن خداوند به معرفت فطری که شناختی مستقل از تجربه و استنتاج عقلانی است، گره می‌خورد، ماهیت نداشتن خداوند راه را برای امکان شناخت فطری خداوند فراهم می‌کند. این نگرش و شناخت فطری در پلاتینگا و ملاصدرا نقش اساسی دارد. امکان شناخت خدا بر اساس شناخت فطری تبیین می‌شود و مبنای هر دو فیلسوف در این شناخت توجه به شهود و درون‌نگری است. ملاصدرا با معرفت نفس و براهین اثبات خداوند و پلاتینگا با معرفی قوه‌ای به نام حس الوهی و الهام روح القدس به شناخت فطری از خدا می‌رسند. از نظر ملاصدرا شناخت نفس مقدمه معرفت به خداوند است و نفس انسان پیوندی ناگسستنی با خداوند دارد. معرفت نفس ملاصدرا مبتنی بر معرفت فطری حضوری به حقیقت وجود است. در پلاتینگا حس الوهی در جایگاه قوه‌ای که باورمندی به وجود خداوند را تولید می‌کند در هر انسان به ودیعه گذاشته شده است که به واسطه استعداد فطری، معرفتی به خدا دارد و اگر شرایط و محیط مناسب باشد، حس خداشناسی درست عمل می‌کند و می‌تواند ضمانت داشته باشد.

سیاهه منابع

الف- منابع فارسی:

- جعفری اشکاوندی، مجتبی. معرفت‌شناسی اصلاح‌شده جایگاه خدا در اندیشه دینی معاصر غرب. تهران: کانون اندیشه جوان، ۱۳۹۳.
- صدرالدین شیرازی، محمدبن‌ابراهیم. الحکمه المتعالیه فی الاسفار الاربعه العقلیه الاربعه (اسفار). جلد ۱. چاپ سوم. بیروت: دار احیاء تراث العربی، ۱۹۸۱ م.
- صدرالدین شیرازی، محمدبن‌ابراهیم. الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه. قم: انتشارات اسماعیلیان، ۱۳۸۷.
- صدرالدین شیرازی، محمدبن‌ابراهیم. المبدأ و المعاد. تصحیح: سید جلال آشتیانی. جلد ۲. تهران: انجمن حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۸۱.
- عظیمی دخت شورکی، حسین. معرفت‌شناسی باور دینی از دیدگاه پلاتینگا. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۴.
- فیاضی، غلامرضا. هستی و چیستی در مکتب صدرایی. تهران: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۲.
- فرجی پاک، مهدی. آیا خداوند ماهیت دارد؟. تهران: نشر نگاه معاصر، ۱۳۹۹.
- کنی، آنتونی. «دفاع‌پذیری خدا باوری»، ترجمه اعظم پویا. مجله نقد و نظر، شماره ۱۷، ۱۸ (۱۳۷۸): ۴۸۷.
- ملک‌اف، علاء‌الدین. معرفت‌شناسی باور دینی از دیدگاه مرتضی مطهری و آلون پلاتینگا. قم: مرکز بین‌المللی ترجمه و نشر المصطفی، ۱۳۹۰.

ب- منابع لاتین:

- Plantinga, Alvin. "Warranted Belief in God". In *Philosophy of Religion, the Big Question*, edited by Elenore Stump, Michael J. Murray, and Michael J. Murray. Black Well Publishers Ltd, 1999.
- Plantinga, Alvin. *Does God have a nature?* Milwaukee: printed in the united states of America: Marquette university press, 1980.
- Plantinga, Alvin. *Warranted Christian Belief*. New York: Oxford University Press, 2000.